

سید محمدعلی جمال زاده

ژنو - سوئیس

## رواج بازار شعر و شاعری

قسمت بیست و پنجم

در شعر دلکش حافظ کسی شود آگاه  
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند»  
(حافظ)

آشکار است که برای آگاهی یافتن به مغز و معنای شعر دلکش حافظ چنان که خود او فرموده است «لطف طبع» و دانستن زبان فارسی دری لازم است ولی جای تردید نیست که خواجه در قناعت بهمین دو چیز فروتنی که شرط بزرگی است ابراز نموده است و الا همه می دانیم که برای فهمیدن و آگاهی یافتن به شعر لسان الغیب شیراز چیزهای مهم دیگر هم لازم است که بهر کس نداده اند و در مدرسه و کتاب هم بدست نمی آید و راقم این سطور هم با نهایت صداقت معترف است که بدانها دستی ندارد.

حافظ معتقد بوده است که:

«تلقین درس اهل نظریك اشارت است»

اما آیا نباید بدانیم که مقصودش از «اهل نظر» چه کسانی هستند و آن

«يك اشارت» چگونه اشارتی است.

حافظ دردنباله همین موضوع مهم فرموده است:

«کردم اشارتی و مکرر نمی کنم»

فرموده است که مکرر نمی کند ولی اولاً همه می دانیم که حتی در کتاب مذهبی ما که آنرا کلام الله مجید می خوانیم مکررات کم نیست و ثانیاً حافظ در تلقین اهل نظر نه تنها اشاره ای دارد بلکه در سرتاسر دیوانش سخنان بسیاری آمده است که همه در تلقین اهل نظر و در هدایت و ارشاد خلق الله و حتی برگزیدگان و افراد زبده و نخبه و با معرفت بغایت مؤثر و گرانقدر است.

لابد مقتضیات محیط و اوضاع و احوال آن دوره که خواجه حافظ شاهد و ناظر آن همه تعصبات خشک و وخیم و آن همه بد خواهی و سعایت غرضرانی و جاه طلبی بود که هر کس عمارت خود را در خرابی دیگران و همقطاران میدید و مرغ شرم مرگ و هلاک چون اجل معلق بر سر خرد و بزرگ دائماً بال گسترده بود و جان آدمی قیمتی نداشت و حتی گروهی از اهل علم و فضل و اصحاب منبر و محراب برای هیچ و پوچ حاضر بودند برای مصالح و منافع شخصی خود خون بنده خدای بی گناهی را به بهانه ای بیچگانه مباح بشمارند و زبانها همه بسته و قلمها همه از کار افتاده بود، باید هزار آفرین بر شهامت حافظ بگوئیم که در چنان محیط خون آشام و در میان چنان جماعت گرگ صفتی آن همه مطالب خطرناک را با صراحت عجیبی گوشزد خاص و عام نموده است، مطالب و اشارات و تعلیمات مستقیمی که هر سطرش ممکن بود موجب صدور حکم تکفیر او گردد و خونسش را مباح سازد.

نباید فراموش کرد که بزرگان و امیران و پادشاهان صاحب قدرتی کسه خواجه شیراز با آنها سروکار پیدا می کرد عموماً ایرانی نبودند بلکه بیشتر (و شاید بتوان گفت با استثنای قلیلی) همه در واقع بیگانه یعنی از نسل عرب و

ترك و تركمن و مغول بودند و اگر نخواهیم قبول نمائیم وزیر باربرویم که نسبت خواجہ حافظ با آنها نسبت خادم و مخدوم و مرئوس و رئیس و نانخوار و آریاب بوده است شاید بتوان گفت که دست کم که نسبت نعمتخوار و منعم بوده است و در هر حال حافظ برای زیستن و ممر معاش و مخصوصاً به منظور آسوده بودن و در پناه آزار و اذیت رؤسای مذهبی دروغی و دیوانیان و ارکان دولت و پرهیزاز دغدغه و درد سرهای گوناگونی که با خطرهای عظیم و عذابهای الیسم همراه بوده است و خلاصه برای اینکه بتواند سربی بیم و هراسی بر بالین بنهد و هر لحظه خوابهای پریشان نبیند (و نیز شاید گاهی هم واقعاً بانگیزه علاقه درونی و احساسات صادقانه) چاره‌ای نداشته است جز اینکه به ضروریات شغل خود یعنی شاعری که مستلزم مداحی هم بوده است تن در دهد و مخالص کلام آنکه جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که روابط حافظ با آن گروه مردمی که می‌دانیم رو بهم رفته باب طبع او نبوده است (البته با استثنای شاذ و نادری) و ولو این مناسبات برای او دارای مزیتانی هم بوده اما جنبه‌های نامطلوبش بر جنبه‌های مطلوب و دلخواهش عموماً مبالغی می‌چربیده است و الحق جا دارد که بگوئیم خداوند نصیب هیچک از بندگان آزادمنش و خیر خواه و با فهم و حساس و با انصاف نفرماید و همین کیفیات است که موجب آن همه شکوه و ناله گردیده که در سر تا سر دیوان خواجہ دیده می‌شود و دل خواننده را بدرد می‌آورد و ما قصد داریم در قسمتهای آینده این گفتار پاره‌ای از آنها را برای اطلاع خاطر خوانندگان بیاوریم بشرط بقا و انشاء الله تعالی.

در همین او آخر در کتابی (۲) می‌خواندم که امیر تیمور نامه‌ای به شاه شجاع

(۲) «زندگانی شگفت آور تیمور» (ترجمه فارسی «شجایب المقدور فی اخبار تیمور») تألیف

ابن عربشاه، ترجمه آقای محمد علی نجاتی ( «بنگاه ترجمه و نشر کتاب»، تهران، ۱۳۳۹

شمسی)، صفحات ۳۱ ب بعد.

نوشت در همان زمان خواجه حافظ و در موقعی که شاه شجاع در عراق عجم (که مشتمل بر فارس و شیراز هم می شود) پادشاهی داشت و خواجه حافظ در حق او مداحی کرده است. در آن نامه امیرلنگک به شاه شجاع نوشته بود:

... اگر جواب موافق گوئی و شیوه اطاعت گزینی و ایمنی جوئی از نعمت سلامتی برخوردار شوی و گرنه باید بدانی که سه چیز با رکاب من ملازم است: (وبا)، (خشکسالی) و (ویرانی).

حافظ عزیز ما در چنین روزگاری و با چنین آدمیانی سروکار داشت و در دوره آنها می زیست و خود فرموده است «با دشمنان مدارا». راه لب (مقاله) مخلص کلام آنکه جای شك و تردید نیست که روابط خواجه با آن گروه مردم که بلاشك باب طبع او نبوده است و لو برای او می توانست دارای مزبانی هم باشد جنبه های نامطلوبش رویهم رفته بر جنبه های مطلوبش می چربیده است و جا دارد بگوئیم خداوند نصیب هیچک از بندگان آزادمش و با فهم و حساسش نفرماید و همین کیفیات موجب آن همه شکوه گردیده که در سرتاسر دیوان حافظ در هر صفحه دیده می شود و دل خواننده را بدردمی آورد و مادر آینده قسمتی از آنرا در طی همین گفتار خواهیم آورد، انشاء الله تعالی.

مادر کتابها می خوانیم (۱) که امیر تیمور به شاه شجاع که در زمان حافظ در عراق عجم مقام پادشاهی داشت و حافظ در حق او مداحی دارد نامه ای از امیر تیمور دریافت داشت که در آنجا امیرلنگک به او می گفت:

(۱) «زندگانی شکفت آورتیمور» ترجمه فارسی «عجایب المقدور فی اخبار تیمور» تألیف ابن

عربشاه، ترجمه آقای محمد علی نجاتی، (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۹ ش)،

و اگر جواب موافق گوئی و شیوه اطاعت گزینی ایمنی جوئی و از نعمت سلامت برخوردار شوی و گرنه باید بدانی که سه چیز با رکاب من ملازم است: (وبا) و (خشکسالی) و (ویرانی).

وما باز از طرف دیگر می دانیم که این امرا و بزرگان خونخوار و خونریز هر چند گاهی اهل دانش هم بوده اند ولی چه بسا اهل معرفت نبوده اند که مستلزم ثروت و انصاف و مدار است. مگر نه این است که در حق همین شاه شجاع نوشته اند «مردی دانشمند و دارای طبیعی بلند بود و تفسیر کشف را نیک تقریر می کرد و اشعاری رایق و مقامی در ادب فسایق داشت و عبری و فتارسی شعر می گفت و از سخنان پارسی اوست:

ای بکام عاشقان حسنت جمیل کی گزینم دیگری بر تو بدیل الخ (۱)  
مگر ما نمی دانیم که همین شاه شجاع بدست پسر خود (شاه منصور) محبوس و از دو چشم کور شد. در این جا باید افزود که بلاشک همین معامله ای را که فرزند با پدر خود نمود پدر هم ممکن بود با فرزند خود بنماید (بلکه بدتر از آنرا) و نظایر آن در تاریخ مملکت ما بسیار است و نشان می دهد که علاوه بر «مصادره اموال» میل کشیدن بچشم فرزندان و حبس و قتل حتی در میان پدران و فرزندان رایج و معمول بوده است و حافظ عزیز ما در چنین دنیایی با چنین آدمیانی سروکار می داشته است که چنانکه غالباً در صفحات تاریخ دیده میشود همین که بر حریف قلچماقی فایق و غالب می گردند او را در میان شربت زهر آمیز، شمشیر خونریز مخبر، میگردانیدند و طریق سومینی در میان نبود.

تاریخ نویسان ما وقایع نگار نبوده اند و بیشتر مداح و ستایشگر بوده اند و با وجود این باز چه بسا در خلال مسطوراتشان اشارات و نکاتی بدست می آید که

(۱) کتاب مذکور در فوق، صفحه ۳۲.

در حقیقت گوشه‌ای از پرده تاریخ واقعی را بکنار زده مختصری از حوادث را بطوری که افتاده است بمانشان میدهد و همچنانکه ابن عربشاه در کتاب «زندگانی شگفت آور تیمور» (ترجمه فارسی بوسیله دانشمند محترم آقای محمدعلی نجاتی چاپ تهران، سال ۱۳۳۹ شمسی، صفحه ۳۳۸) گفته است «بیشتر تصانیف (تاریخی) از اخبار دروغ گردآمده و بغرض آلوده است نه با امری واقع مطابق است و نه با صورت خارج مرافق» و خدا میداند که اگر قلم در دست این تاریخ نویسان آزاد بود و آنچه را میدیدند و می شنیدند و میدانستند میتوانند بر روی کاغذ بیاورند و برای آیندگان باقی بگذارند چه فجایع و شنیعی را حکایت میکردند که از مطالعه اش موبر بدن هر خواننده‌ای راست میایستاد.

### لورینی

ما امروز درست کیفیات دوره‌ای را که حافظ در آن میزیسته است نمیتوانیم کما هو حقه مجسم بسازیم. دوره وحشتناکی بوده است. لورینی دانشمند اقتصاددان ایتالیایی که در اوایل قرن چهاردهم هجری بمأموریت رسمی از جانب دولت ایتالیا با هیاتی بایران آمد در کتاب مفصل و سودمندی که بزبان ایتالیایی با عنوان «ایران اقتصادی و مسأله مسکوکات آن» (۱) بچاپ رسانیده است و متأسفانه هنوز بزبان فارسی (مانند آن همه کتابهای سودمند دیگر) به ترجمه و چاپ نرسیده است صورتی از نژادهای گوناگونی که از قدیم تا زمان او یعنی در مدتی بطول دو هزار و پانصد سال و کسری در ایران سلطنت کرده اند ترتیب داده است که ما برای مزید فایده، آنرا در ذیل نقل می‌نمائیم:

(1) Elecole LorImI, La Persia Economica e La SUA QuestIne MonetarIa

تورانیان (۱)	۶۳۳	سال
ایرانیان آریائی	۱۰۲۰	
یونانیان	۷۴	
سامی ها	۲۳۰	
ترك و تانار و مغول (۲)	۵۶۸	
مجموع	۲۵۲۵	

وما میدانیم که در زمان حافظ حتی فارس و مرکزش شیراز در دست چه نوع مردمانی بوده است و این مردم همان کسانی هستند که سده‌ی صد سال پیش از حافظ به منظور دور بودن از فجایع اعمال آنها در حقیقت جلای وطن کرده بود و در وصف آن فرموده است که «جهان درهم افتاده چون موی زنگی» و در باره مردم که در واقع هموطنانش شده بودند فرموده است:

«درون مردمی نیک محضر» ولی «برون لشگری چون هژبران جنگی» و در حقیقت گفته «پلنگانی که خوی پلنگی داشتند» و:

«همه آدمی زاده بودند لیکن علوم اسنان چو گرگان به خونخواری نیز چنگی»

وفات حافظ درست (یا با دوسه سال) تفاوت) صد سال پس از وفات

سعدی بوده است و نباید تصور کرد که اوضاع و احوال زمان زیاد تغییر یافته و

بتر شده بود. رویهم رفته همان آتش بود و همان کاسه و باز افرادی حریص و

خشن و جاه طلب با عنوان امیر و حاکم و فرماندار و شاه و وزیر بر سر کار می‌آمدند

و بجان مردم می‌افتادند و جان و مال مردم را بر خود و اتباع خود حلال میدانستند

و به منظور وسعت بخشیدن به حوزه ریاست و حکمرانی خود مردم محل را از

(۱) امروز بر علمای ایران شناس مغرب زمین معلوم شده است که تورانیها هم ایرانی نژاد یعنی از

اقوام هند و اروپائی بوده‌اند.

(۲) مؤلف این گروه را تورانی و آلتائی Turano- Altauga نامیده است.

خانمان و کاروکاسبی و کس و کار خود جدا ساخته به اطراف بچنگ کسان میفرستادند که شاید اسمشان بگوش پاره‌ای از آن بیچارگان نرسیده بود چه بسا با خود آن پادشاه یا امیر قرابت خانوادگی و حتی گاهی با هم برادر و یا نسبت پدر و فرزندی داشتند.

### مرکز حافظ شناسی در شیراز

در شماره خرداد ۲۵۳۵ «ارمغان» (صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۱) شرحی بقلم دانشمند محترم آقای علینقی بهروزی سرپرست کتابخانه حافظیه شیراز زیارت گردید مبنی بر این که در ظرف سالهای اخیر در جوار آرامگاه حافظ کتابخانه‌ای تأسیس گردیده است که اکنون متجاوز از هفت هزار جلد کتب نفیس و متنوع دارد و به سعی و همت و کاردانی شخص شخیص آقای بهروزی و با تشویق و مساعدت اداره کل فرهنگ و هنر فارس محلی نیز بنام (مرکز حافظ شناسی) در همان کتابخانه ایجاد گردیده که اسناد و مدارک بسیار مفیدی مبنی بر حافظ شناسی در آنجا جمع آوری شده و همواره بر تعداد آنها افزوده میگردد. آقای بهروزی ۵۹ فقره از این اسناد و مدارک را در ضمن مقاله خود شمرده‌اند و شکی نیست که با علاقه‌ای که به این کار خیر فرهنگی دارند به مرور ایام بر این مقدار باز مبلغ زیادی افزوده خواهد شد، من از این راه دور با یکدنیا قدر شناسی بحضرت معظم له از صمیم دل و جان تبریک میگویم و وعده صریح میدهم که بطوری که از این کمترین درخواست فرموده‌اند از هیچگونه کمک و مساعدتی دریغ ندارم و بکوشم تا باز کتابها و رسالجات و اسنادی برای «مرکز حافظ شناسی» که در حقیقت میتوان آنرا «مرکز شناختنی روح و ذوق و معرفت و نبوغ» خواند تهیه نموده ارسال دارم. ژنو، ۲۶ خرداد ۲۵۳۵ سید محمد علی جمالزاده